عکس‌ها: بهنام تقی‌پور/ شرق

دستان جوهری زندگی

گزارش «شرق» از نمایشگاه «سپیدار»، رویدادی که روزنامه‌نگاران را به شکل متفاوتی دور هم جمع کرد

مریم لطفی

دیر صفحه آخر روزنامه «شرق» که شانه به شانه هم می‌نشینیم و می‌نویسیم و با دیر روزها کمتر می‌خندیم و گاهی می‌گریمیم و رفقای دیگرمان در سایر رسانه‌ها؛ مثل نجا جعفرزاده و آذار محمدی در روزنامه همه‌میهن و سایر رفقای دور و نزدیکی که بعضی‌هایشان ناچار از تجربیه عزیزمان جدا شده‌اند. حلا همین قصل مشترک هم است که روزنامه‌نگاران را در کنار هم گذاشته تا به آموزش خالق طرح‌ها، رنگ‌ها، طوق و مزدهایی هستند که طعم‌شان به شیرینی همین کارشان‌هاست. رویداد دوروزه «سپیدار» در فدکیه پنجره خیابان فاطمی، همه را دور هم جمع کرده است. نور ورک و طرح و نقش و نماد پشت نمادها و خوش‌خوشی‌ها می‌شود دید. اینجا همان وعده‌گاه دوروزه روزنامه‌نگارانی است که با یه جورایگاری به خودی خودی رفقای جاهلی جلوی دیگر بدانند و حلا در دوره‌ای که من کلمه‌ها رو می‌نویسم، ما روزنامه‌نگارها، هرکجای این زمین خاکی که باشیم، هر کار دیگری هم که بکنیم، بند نافمان به تجربیه بسته است. این جمله را این روزها از قلبی با شنیدنام. دبیر اجتماعی و گیسو فقفوری، دبیر صفحه آخر روزنامه «شرق» که شانه به شانه هم می‌نشینیم و می‌نویسیم و با دیر روزها کمتر می‌خندیم و گاهی می‌گریمیم و رفقای دیگرمان در سایر رسانه‌ها؛ مثل نجا جعفرزاده و آذار محمدی در روزنامه همه‌میهن و سایر رفقای دور و نزدیکی که بعضی‌هایشان ناچار از تجربیه عزیزمان جدا شده‌اند. حلا همین قصل مشترک هم است که روزنامه‌نگاران را در کنار هم گذاشته تا به آموزش خالق طرح‌ها، رنگ‌ها، طوق و مزدهایی هستند که طعم‌شان به شیرینی همین کارشان‌هاست. رویداد دوروزه «سپیدار» در فدکیه پنجره خیابان فاطمی، همه را دور هم جمع کرده است. نور ورک و طرح و نقش و نماد پشت نمادها و خوش‌خوشی‌ها می‌شود دید. اینجا همان وعده‌گاه دوروزه روزنامه‌نگارانی است که با یه جورایگاری به خودی خودی رفقای جاهلی جلوی دیگر بدانند و حلا در دوره‌ای که من کلمه‌ها رو می‌نویسم، ما روزنامه‌نگارها، هرکجای این زمین خاکی که باشیم، هر کار دیگری هم که بکنیم، بند نافمان به تجربیه بسته است. این جمله را این روزها از قلبی با شنیدنام. دبیر اجتماعی و گیسو فقفوری، دبیر صفحه آخر روزنامه «شرق» که شانه به شانه هم می‌نشینیم و می‌نویسیم و با دیر روزها کمتر می‌خندیم و گاهی می‌گریمیم و رفقای دیگرمان در سایر رسانه‌ها؛ مثل نجا جعفرزاده و آذار محمدی در روزنامه همه‌میهن و سایر رفقای دور و نزدیکی که بعضی‌هایشان ناچار از تجربیه عزیزمان جدا شده‌اند. حلا همین قصل مشترک هم است که روزنامه‌نگاران را در کنار هم گذاشته تا به آموزش خالق طرح‌ها، رنگ‌ها، طوق و مزدهایی هستند که طعم‌شان به شیرینی همین کارشان‌هاست. رویداد دوروزه «سپیدار» در فدکیه پنجره خیابان فاطمی، همه را دور هم جمع کرده است. نور ورک و طرح و نقش و نماد پشت نمادها و خوش‌خوشی‌ها می‌شود دید. اینجا همان وعده‌گاه دوروزه روزنامه‌نگارانی است که با یه جورایگاری به خودی خودی رفقای جاهلی جلوی دیگر بدانند و حلا در دوره‌ای که من کلمه‌ها رو می‌نویسم، ما روزنامه‌نگارها، هرکجای این زمین خاکی که باشیم، هر کار دیگری هم که بکنیم، بند نافمان به تجربیه بسته است. این جمله را این روزها از قلبی با شنیدنام. دبیر اجتماعی و گیسو فقفوری،

مهسا آمرادی کنار مزبلکی ایستاده است و با رفقای دور و نزدیک حرف می‌زند که چند کیلو سال سخت، فضا را پر کرده است. فضای عجیب و شیرینی است. مهسا همین طور که از محصولات شمالی‌اش تعریف می‌کند و در دقرف درار را باز می‌کند تا رنگ‌وبوی آن را ببینیم. کوشش به حرف‌های ژیلاست که باد ماموریت‌ها و کارزش‌های سال‌های نسبتا دور را کرده است: باد خطرها و کارزارها را. یک دیگر از رفقای قدیمی سالن ناجار از تجربیه عزیزمان جدا شده‌اند. حلا همین قصل مشترک هم است که روزنامه‌نگاران را در کنار هم گذاشته تا به آموزش خالق طرح‌ها، رنگ‌ها، طوق و مزدهایی هستند که طعم‌شان به شیرینی همین کارشان‌هاست. رویداد دوروزه «سپیدار» در فدکیه پنجره خیابان فاطمی، همه را دور هم جمع کرده است. نور ورک و طرح و نقش و نماد پشت نمادها و خوش‌خوشی‌ها می‌شود دید. اینجا همان وعده‌گاه دوروزه روزنامه‌نگارانی است که با یه جورایگاری به خودی خودی رفقای جاهلی جلوی دیگر بدانند و حلا در دوره‌ای که من کلمه‌ها رو می‌نویسم، ما روزنامه‌نگارها، هرکجای این زمین خاکی که باشیم، هر کار دیگری هم که بکنیم، بند نافمان به تجربیه بسته است. این جمله را این روزها از قلبی با شنیدنام. دبیر اجتماعی و گیسو فقفوری، دبیر صفحه آخر روزنامه «شرق» که شانه به شانه هم می‌نشینیم و می‌نویسیم و با دیر روزها کمتر می‌خندیم و گاهی می‌گریمیم و رفقای دیگرمان در سایر رسانه‌ها؛ مثل نجا جعفرزاده و آذار محمدی در روزنامه همه‌میهن و سایر رفقای دور و نزدیکی که بعضی‌هایشان ناچار از تجربیه عزیزمان جدا شده‌اند. حلا همین قصل مشترک هم است که روزنامه‌نگاران را در کنار هم گذاشته تا به آموزش خالق طرح‌ها، رنگ‌ها، طوق و مزدهایی هستند که طعم‌شان به شیرینی همین کارشان‌هاست. رویداد دوروزه «سپیدار» در فدکیه پنجره خیابان فاطمی، همه را دور هم جمع کرده است. نور ورک و طرح و نقش و نماد پشت نمادها و خوش‌خوشی‌ها می‌شود دید. اینجا همان وعده‌گاه دوروزه روزنامه‌نگارانی است که با یه جورایگاری به خودی خودی رفقای جاهلی جلوی دیگر بدانند و حلا در دوره‌ای که من کلمه‌ها رو می‌نویسم، ما روزنامه‌نگارها، هرکجای این زمین خاکی که باشیم، هر کار دیگری هم که بکنیم، بند نافمان به تجربیه بسته است. این جمله را این روزها از قلبی با شنیدنام. دبیر اجتماعی و گیسو فقفوری،

یک قرارسه‌نفره

برند یاراوان را سپیده قلیان، نوشین جعفری و سپیده امیری راه انداخته‌اند. از پس پشت دیوارهای بلند زندان رودمرکی را کنار زدند و شاید خالق شعارهای دست‌دوز چرم.

هستی امیری، فعال دانشجویی، دبیر کمیته حقوق بشر دوره‌ای که پس از سال‌ها از او منتشر شده است؛ مهربان و خوشگرم است و به کیف‌های چرم زیبا و رنگارنگ پری میزاد شره می‌کند: «اینها کیف‌های دست‌دوز سپیده و نوشین است و من هم بیشتر در هماهنگی‌ها و کارهای اداری کمک‌شان می‌کنم. سپیده در داخل زندان کیف می‌دوزد و نوشین هم همین بیرون. هم بیرون و هم داخل از کارگاه‌های داخل زندان آموزش دیده‌اند».

حسنی تجربه بودن در زندان را دارد. با تانیه‌ها و دقیقه‌های طولانی سلول‌ها آشناست و برای همین است که می‌گوید: «جدا از بحث سالمی و حیات در این زمینه از افراد زندانی، به دلیل دیگری هم خیر از زندانی‌ها مهم است. وقتی از بچه‌های زندان خرید می‌کنند، باعث می‌شود آنها انگیزه بیشتری برای کارکردن داشته باشند و از آن وضعیت روتین و کسالت‌بار زندان خارج شوند. زندان روزمرگی محض است. محض، اما وقتی کارکردن در کارگاه را شروع کنی، می‌تواند تا حدی دنیای زندان را بی‌معنا کند. البته خیلی کم اما واقعا مؤثر است. کسی که توی زندان است، وقتی جدی کار می‌کند، انگار صبح‌ها بیدار می‌شود و مثلا به سر کار می‌رود. این وضعیت چیزی بیرون از فضای روحی حاکم بر زندانی است».

هستی می‌گوید که این کیف‌های چرم سود زیادی ندارد؛ اما همین که آدم‌های زندانی می‌دانند دارند کار می‌کنند و کارشان هم فروش می‌رود، همین برای‌شان جذاب است. سپیده قلیان یک سال‌و نیم است که کار چرم را شروع کرده است و تمیزی و کیفیت کارش را دوست‌دارند است. بعد از کیف‌های هستی کیف قرمزرنگ ظریفی را انتخاب می‌کنم و فکر می‌کنم این کیف باید آنها را خیلی به خانه می‌برد.

نوشین سرشن گرم کار است. لبخند می‌زند و فروتنانه با مشتری‌ها مشغول کیف‌وکفت است. یک نفر می‌خواهد با او عکس یادگاری بگیرد و او غافلگیر می‌شود از محبت «این مردم نازنین».

«در زندان می‌شود کتاب خواند، ورزش کرد؛ اما به جز این دو، امکان دیگری هم برای گذراندن زمان وجود دارد. دو کارگاه معرق و چرم‌دوزی». اینها را نوشین جعفری می‌گوید. نوشین عکاس است و در این حرفه حسابی شناخته‌شده است. می‌گوید این کارگاه‌ها دو مربی دارند و هرکدام‌شان به بچه‌ها آموزش می‌دهند «من و سپیده هر دوی‌مان افتخار می‌کنیم کیف چرم را یاد گرفتیم و البته ریزه‌کاری‌ها را هم در توانی‌مان از «سپیده کاشانی» آموختیم. سپیده کاشانی پنج سال است که در زندان است. در زندان هر وقت کیف می‌دوختیم، به این فکر می‌کردیم که وقتی بیرون آمدیم، بچه‌ها برای ما بیتابند و خیلی جدی و حرفه‌ای به کار چرم مشغول شویم. وقتی بیرون آمدیم، من و سپیده و هستی خیلی جدی تصمیم گرفتیم این راه را شروع کنیم».

نوشین فقط قصد انجام عکاسی سینما و تئاتر ندارد؛ سپیده هم که در زندان است. تصمیم این گروه سه‌نفره بر استمرار کار چرم است و حلا که به برند «یاراوان» را راه‌اندازی کرده‌اند، عزم‌شان را بیشتر از گذشته جزم کرده‌اند. اسم «یاراوان» را که به زبان کردی، خنداندن می‌گیرد: «من و هستی و سپیده در زندان که بودیم، می‌گفتیم پشت یک یاراوانی که در بند بود و آنجا با دیگران می‌خندیم و مصحوبه‌ای درمی‌آوردیم و جیزهای بامزه و خنده‌دار برای هم تعریف می‌کردیم. اسمی که برای کارمان در نظر گرفته‌ایم، هم همین خاطره مشترک و شیرین سه‌نفره می‌آید». شاید رسوخ حسن شیرینی خاطرات سه‌نفره باشد که به جان کیف‌های رنگارنگ هم نشسته است و مهر نوشین و هستی و سپیده را مثل نقاشی میزها پررمخاطب کرده است.

نوشین می‌گوید این روزها دوختن برای او نوعی تراپی است «همین‌طور که این کار برای سپیده در زندان نوعی تراپی است، همین حقوق‌کردن برای ما هم خیلی خوشایند است».

حلا بند آزاده

آزاده محمدحسین را به‌سختی می‌شود پیدا کرد. مدام در حال رفت‌وآمد است و بانی این دورهمی عزیز و خوشایند. خودش با شیرینی‌های دست‌پخت نوشین در روداد حاضر است و در چشم برهم‌زدنی شیرینی‌هایش تمام می‌شود «واقعا غافلگیرکننده‌ایم از این استقبال. خیلی‌هایی که نمی‌دانستند روزنامه‌نگارهان؛ بلکه خیلی‌های دیگر هم آمده‌اند. قبل از بازشونی رسمی هنگام ناهار و آقایی آمده بود هم تعجب می‌کردند. نمایشگاه هنوز شروع نشده. گفتند هم نیست. منتظر می‌مانیم. گفتند آمده‌اند هم خرید کنند و هم بچه‌ها را ببینند. گفتند: «فِ روزنامه‌نگارها. گفتند «نمی‌دانستم روزنامه‌نگارها هم قرار دارند». آزاده این را که می‌گوید می‌خندد، من هم.

استقبال از نمایشگاه واقعا خوب است. بدون هیچ اغراقی. قضای حدود ۶۰ متری «کافه پنجره» جای سوزن‌انداختن ندارد. برای همین آزاده می‌گوید برای اینوت بعدی شاید لازم باشد به فکر فضای وسیع‌تری باشد: «محصولات بچه‌ها خیلی خوب‌اند. فروش‌شان به‌کارایی بازتاب پیدا کرده تمام دید تو نلی محجوب می‌خواهد بگیرد تا صبح بنشیند و دوباره شمع بسازد. به نظرم بچه‌ها همه راضی هستند. با تمام کمبودی‌ها و کم‌لطفی‌هایی که در این سال‌ها دیده‌اند اما اینجا فرصت خوبی فراهم شد تا با مردم روبه‌رو شوند و از آنها شنته نباشند بشنوند».

آنهایی را که آزاده در چند ماه گذشته دور هم جمع کرده و کسانی که در همین چند روز اخیر و با اعلام از جشنواره به او پیام داده‌اند و برای برنامه‌های بعدی اعلام آمادگی کرده‌اند، حدود ۳۰ نفر می‌شوند. او می‌گوید: «البته اینکه کسانی هستند که محصولی برای عرضه و فروش دارند و روزنامه‌نگارانی را که به کارهای خدماتی روی آورده‌اند، شامل نمی‌شود. مثل ملاد فدایی که کارگاه آبکاری دارد یا کسانی که کافه و رستوران را افتتاحه‌اند. ضمن اینکه این افراد فقط روزنامه‌نگاران تهرانی هستند و قطعا در شهرستان‌ها هم خبرنگارانی هستند که کارافرین‌اند و ما هنوز آنها را نمی‌شناسیم».

از او تجربه خودش هم می‌گوید: «مدتی دوره بی‌کاری‌ام طولانی شد و کار دیگری هم نمی‌توانستم بکنم. چون اصولا آشیزی را دوست دارم. فکر کردم شروع به شیرینی‌پزی کنم. اول‌بار سال ۱۳۹۲ شروع کردم. آن‌موقع حتی فر هم نداشتم و بعدا فر گرفتم. جالبی‌اش که عموما ما داریم این است که کاهی فکر می‌کنیم چرا زودتر کار دیگری را شروع نکردیم و در عین حال دلمان برای تجربیه کنی می‌سوخت. مشکل دیگر این است که وقتی کم آمد از یک فضایی دور می‌شود. وقتی برمی‌گرد اتکال دیگر یک غریبه است».

او در ماه‌های گذشته به دنبال شناسایی خبرنگاران تغییر شغل داده برای سپیدار بود، به تجربه دریافته است که بیشتر کارافرینی که از مطبوعات خارج شده‌اند، رشد نکردند. او معتقد است این موضوع دو دلیل دارد: «یکی اینکه مردان ممکن است به دلیل تفکر طالب در جامعه به دنبال شغل با ثبات و با حقوق مشخص باشند. درواقع خیلی در کار فردی حاضر به خطرپذیری نیستند. دیگر اینکه معتقدم زنان همیشه نیروی تولیدگر بودند. حتی در خانه‌ها هم معمولا در بچه‌ها و در خانه نقش مهمی از خود دارند. البته حلا وضعیت تا حدودی تغییر کرده است. اما آشیزی با کیفیت سردبیر شده بود هم تعجب می‌کردند. تولیدگربودن، صبورترین و شاید حتی کم‌توقع‌ترین زنان از این کار به آنها را راحتتر کارافرین می‌کند».

روزنامه‌نگاران فروتن

حرف‌های آزاده درست است. روزنامه‌نگاران کاسبان خوبی نیستند. کاسب به معنی اینکه بخواهد به فکر سود بیشتر باشد و خواستار به مشتری نباشد. تمام آنهایی که اینجا جمعشان جمع است، با هر پستی از قیمت، فروتنانه پاسخ می‌دهند و مدام در حال توضیح هستند که سود چندانی ندارند. گرچه برای به این توضیحات هم نیست و همچنین مثل روز روشن است.

مهسا آمرادی از مهاجران قدیمی روزنامه‌نگاری است. وقتی مجبور به ترک کاری شده که عاشقانه دوستش داشته، چند کتاب از زبان انگلیسی و فرانسوی به فارسی ترجمه کرده است و چون به لحاظ مالی درآمد چندانی برایش نداشته، به فکر راه‌اندازی یک «کسب‌وکاری» افتاده است. کاری که هم رفاه زیادی نباشد و هم رشته اتصالی به کیلان، موطن اول او داشته باشد: «همه محصولات تولید زنان کیلان است. از لنگرود تا انزلی، رشت، زیباکنار و همه شهرهای آن مناطق. محصولات را دقیقا با همان کیفیت و قیمتی که در کیلان است، در تهران عرضه می‌کنم».

پاییز که گرمای تند و تابستان تهران را کنار بزند، سه سال است که مهسا مرکیل را راه انداخته است: «دوستانم خیلی لطف داشتند و احداث کردند. من هم سعی می‌کنم محصولاتم باکیفیت باشد. با همه ایرانیان هنوز خیلی خوب‌اند و روزنامه‌نگار می‌دانم. هرجا هم که بروم و بیرسند شغلم چیست، جواب می‌گویم روزنامه‌نگارم. امیدوارم روزی برسد که فضای کار بهتر باشد. دوباره بتوانم برگردم به روزنامه‌نگاری. روزی که بتوانم راحت بنویسم و شرمنده خودم و دیگران نباشم. الان هم اگر کسی از من مشورت بخواهد که به روزنامه‌نگاری وارد شود یا نشود، نه می‌گویم اگر می‌خواهد این شغل را انتخاب کند تا آگاهی از تبعیض‌ها و مشکلات کمبودها و هزینه‌ها که باز از شروع کنید. باید این کار حقوقش کم است. زندان دارد. بازداشت و احضار دارد. خیلی وقت‌ها پسم نداره. بی‌کاری دارد و اگر با تمام اینها بودیم. اما در یکی، دو سال اخیر یک دفعه ما خیلی جلب افتادیم. خبرنگارهای زیادی داریم که دو و سه شغله هستند؛ از دوکاری در زمان‌های خالی گرفته تا کار در روابط‌عمومی‌ها اما را مشغول کرده است. چندشغله‌بودن فشار خیلی مضاعفی را وارد می‌کند. آن‌هم فقط برای اینکه بتوانیم مانند دیگران زندگی کنیم. تا الان خبرنگار و روزنامه‌نگار پولداری دیده‌اید؟ اگر هم باشند، حتما در پروژه‌هایی دیگر مشارکت داشته‌اند».

زهرا بدون هیچ تعارف و لکنتی می‌گوید که روزنامه‌نگاری آدم را دریک فقر همیشگی فرار می‌دهد: «همیشه قسط دارم، همیشه بدهکاری و هیچ پیشرفتی از نظر اقتصادی نداری. همیشه از جامعه عقب‌تری. ما سال‌ها برای احقاق حقوق دیگران تلاش کردیم. برای معلمان، پرستاران، کارگران. اما خود بعد از ۱۹ سال کمتر از یک‌درصد به زحمت ۱ ۲ سال پیمه دارم و پیمه‌اگر در فیری منقطع است که نمی‌دانم زمان بازنشستگی باید چه کار کنم. ما خیلی جاها کار کردیم و بعد متوجه شدیم اصلا بیمه روزنامه‌نویسی».

بیمه پس‌کاری!

او از این تجربیاتش می‌گوید: «روزنامه معروف و پرتیراژی که در آن کار می‌کردم و پیش از من سال‌ها خبرنگاران دیگری در آن شاغل بودند زیر نظر یک کارگاه فنی بیمه شده بود. من تا مدت‌ها نمی‌دانستم که در آنجا بیمه خبرنگاری نیستم. بعدا متوجه شدم که من را به‌عنوان پرسکار بیمه کرده‌اند. فقط برای کاشی‌ها آموختیم. سپیده کاشانی پنج سال است که در زندان است. در زندان هر وقت کیف می‌دوختیم، به این فکر می‌کردیم که وقتی بیرون آمدیم، سپیده برای ما بیتابند و خیلی جدی و حرفه‌ای به کار چرم مشغول شویم. وقتی بیرون آمدیم، من و سپیده و هستی خیلی جدی تصمیم گرفتیم این راه را شروع کنیم».

نوشین فقط قصد انجام عکاسی سینما و تئاتر ندارد؛ سپیده هم که در زندان است. تصمیم این گروه سه‌نفره بر استمرار کار چرم است و حلا که به برند «یاراوان» را راه‌اندازی کرده‌اند، عزم‌شان را بیشتر از گذشته جزم کرده‌اند. اسم «یاراوان» را که به زبان کردی، خنداندن می‌گیرد: «من و هستی و سپیده در زندان که بودیم، می‌گفتیم پشت یک یاراوانی که در بند بود و آنجا با دیگران می‌خندیم و مصحوبه‌ای درمی‌آوردیم و جیزهای بامزه و خنده‌دار برای هم تعریف می‌کردیم. اسمی که برای کارمان در نظر گرفته‌ایم، هم همین خاطره مشترک و شیرین سه‌نفره می‌آید». شاید رسوخ حسن شیرینی خاطرات سه‌نفره باشد که به جان کیف‌های رنگارنگ هم نشسته است و مهر نوشین و هستی و سپیده را مثل نقاشی میزها پررمخاطب کرده است.

نوشین می‌گوید این روزها دوختن برای او نوعی تراپی است «همین‌طور که این کار برای سپیده در زندان نوعی تراپی است، همین حقوق‌کردن برای ما هم خیلی خوشایند است».

حلا بند آزاده

آزاده محمدحسین را به‌سختی می‌شود پیدا کرد. مدام در حال رفت‌وآمد است و بانی این دورهمی عزیز و خوشایند. خودش با شیرینی‌های دست‌پخت نوشین در روداد حاضر است و در چشم برهم‌زدنی شیرینی‌هایش تمام می‌شود «واقعا غافلگیرکننده‌ایم از این استقبال. خیلی‌هایی که نمی‌دانستند روزنامه‌نگارهان؛ بلکه خیلی‌های دیگر هم آمده‌اند. قبل از بازشونی رسمی هنگام ناهار و آقایی آمده بود هم تعجب می‌کردند. تولیدگربودن، صبورترین و شاید حتی کم‌توقع‌ترین زنان از این کار به آنها را راحتتر کارافرین می‌کند».

روزنامه‌نگاران فروتن

حرف‌های آزاده درست است. روزنامه‌نگاران کاسبان خوبی نیستند. کاسب به معنی اینکه بخواهد به فکر سود بیشتر باشد و خواستار به مشتری نباشد. تمام آنهایی که اینجا جمعشان جمع است، با هر پستی از قیمت، فروتنانه پاسخ می‌دهند و مدام در حال توضیح هستند که سود چندانی ندارند. گرچه برای به این توضیحات هم نیست و همچنین مثل روز روشن است.

مهسا آمرادی از مهاجران قدیمی روزنامه‌نگاری است. وقتی مجبور به ترک کاری شده که عاشقانه دوستش داشته، اینکه کارفرما نمی‌خواست زیر بار بیمه ما برود. آن‌هم ما که جزء مشاغل سخت محسوب می‌شویم. بارها با هزینه و ماشین شخصی ماموریت رفته‌ایم و مدام از موبایلمان برای ضبط مصاحبه استفاده می‌کنیم. این کارها هزینه‌های زیادی را به آدم متحمل می‌کند. آخر ماه همه خوشحال‌اند از اینکه حقوقشان را دریافت می‌کنند و ما آخر ماه می‌دانیم پولی دستمان را نمی‌گیرد. شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی که خبرنگاران به سراغ کار دیگری می‌روند، مشکلات مالی است».

کاهی مجبوریم

زهرا جعفرزاده، خبرنگار اجتماعی، چندماهی می‌شود که یک مرکز مراقبت‌های پوستی خیال را راه‌اندازی کرده است. او بالا و پایین زیاد داشته است. این روزها اکثر مصیبت‌های جمعی و انبوه‌های دیدنمان نیز، حلا آرام‌تر روزهای کارش را سپری می‌کند. زهرا به «شرق» می‌گوید: «از سال ۸۱ که به دانشگاه رفتم و رشته روزنامه‌نگاری قبول شدم، همزمان کارآموزی کردم و در راهی قدم گذاشتم که نمی‌دانستم چه می‌شود، اما به آن خیلی علاقه‌مند شدم. از سال ۸۳ در خبرگزاری ایسنا شروع به کار کردم. خیلی به این حرفه علاقه داشتم و دارم و فکر می‌کنم اگر هزار بار دیگر هم به دنیا بیایم، با همه مشکلاتی که این کار به‌پوزه در ایران دارد، باز هم همین رشته را انتخاب می‌کردم».

زهرا اما حالا به اجبار رسیده که می‌گوید اگر به قبل برگردد، در کنار روزنامه‌نگاری حتما مجازا دیگری را هم فرامی‌گرفت: «از نظر امنیت شغلی و اقتصادی شغل روزنامه‌نگاری در معرض خطر است و همیشه آدم را در سطحی از بی‌کاری نگه می‌دارد. ما با این شغل کسب روزی می‌کنیم، زندگی می‌کنیم، تفریح ما نیست. شغل اول، اصلی و تمام‌وقت هست. خبرنگاری اساسا تمام‌وقت است. نمی‌شود یک خبرنگار حرفه‌ای باشد و در کنارش شغل دیگری داشته باشد. کار ما تولید محتوا است، روزنامه‌نگاری است. الان در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی تولید محتواهای زیادی می‌بینیم اما جنس روزنامه‌نگاری بسیار متفاوت و زمانی‌بر است و همین موجب می‌شود ما تا سال‌ها نتوانیم شکر خود رفقایمان از دیگری انجام دهیم یا مهارت بگیریم یا یاد بگیریم».

زهرا ۱۹ سال از زندگی‌اش را در مطبوعات سپری کرده است: «این سال‌ها همیشه بر از تجربه‌های تلخ و شیرین بود و آرزوی پیشرفت در این کار را داشتم. اما از یک جایی به بعد به‌ویژه در سال‌های اخیر که با تورم وحشتناکی مواجه شدیم و تفاوت بین درآمدها و مشاغل مختلف به نسبت قبل خیلی واضح‌تر شد، ما عقب ماندیم. قبلا ما هم می‌توانستیم از پس هزینه‌های زندگی بربیاییم، زندگی و تفریحمان را داشتیم و با آن کنار آمده بودیم. اما در یکی، دو سال اخیر یک‌دفعه ما خیلی عقب افتادیم. خبرنگارهای زیادی داریم که دو و سه‌شغله هستند؛ از دوکاری در زمان‌های خالی گرفته تا کار در روابط‌عمومی‌ها اما را مشغول کرده است. چندشغله‌بودن فشار خیلی مضاعفی را وارد می‌کند. آن‌هم فقط برای اینکه بتوانیم مانند دیگران زندگی کنیم. تا الان خبرنگار و روزنامه‌نگار پولداری دیده‌اید؟ اگر هم باشند، حتما در پروژه‌هایی دیگر مشارکت داشته‌اند».

زهرا بدون هیچ تعارف و لکنتی می‌گوید که روزنامه‌نگاری آدم را دریک فقر همیشگی فرار می‌دهد: «همیشه قسط دارم، همیشه بدهکاری و هیچ پیشرفتی از نظر اقتصادی نداری. همیشه از جامعه عقب‌تری. ما سال‌ها برای احقاق حقوق دیگران تلاش کردیم. برای معلمان، پرستاران، کارگران. اما خود بعد از ۱۹ سال کمتر از یک‌درصد به زحمت ۱ ۲ سال بیمه دارم و بیمه‌اگر در فیری منقطع است که نمی‌دانم زمان بازنشستگی باید چه کار کنم. ما خیلی جاها کار کردیم و بعد متوجه شدیم اصلا بیمه روزنامه‌نویسی».

بیمه پس‌کاری!

او از این تجربیاتش می‌گوید: «روزنامه معروف و پرتیراژی که در آن کار می‌کردم و پیش از من سال‌ها خبرنگاران دیگری در آن شاغل بودند زیر نظر یک کارگاه فنی بیمه شده بود. من تا مدت‌ها نمی‌دانستم که در آنجا بیمه خبرنگاری نیستم. بعدا متوجه شدم که من را به‌عنوان پرسکار بیمه کرده‌اند. فقط برای تحریریه رفته‌اند و چه مایی که هنوز انصافمان را با تحریریه حفظ کرده‌ایم. دلتنگیم».

یکی تابت هنوز مشکلات پوستی زهرا، خیلی‌هایشان خیلی دوستان و همکاران خیلی‌ها: «دوستان و همکارانم خیلی تشویقم می‌کنند. بعضی‌ها هم به جنبه‌جویی‌ام راه انداختن کار جدید می‌افتند و مدام حرف این موضوع هستند. اما واقعیت فضای واقعی مطبوعات با تصورات و انتظارات من در عمل نمی‌آیند تا آسمان و زمین‌اند. خلا قدرتی که ایجاد شده بود، توقف‌های ناگهانی و بی‌کارشدن‌های یکباره؛ اینها در آدم‌ها تولید ایجاد می‌کند. یک جایی نگاه می‌کنی و می‌بینی روانت مجروح است و دیگر توان ادامه‌دادن نداری. همان وقتی که داری به ۴۰سالگی نزدیک می‌شوی و از خودت می‌پرسی چه در دست داری؟ می‌بینی هیچ».

نکار خودش می‌گوید که آدم تکرویی است. بورکرا و تک‌رو؛ «برای همین روحیه هیچوقت نتوانستم و نخواستم در جیرگروه و گنگی باشم. این‌جوری کار سخت می‌شود. حتی همین اینکه کار را در حوزه روزنامه‌نگاری انتخاب کردم، شیرین نبود. آدم تحمل آن جمع از اضطراب نبودم. کنار همه اینها فکر می‌کنم از همان ابتدا کارآفرین بودم. همیشه ایده‌های زیادی برای راه‌اندازی کار و حرفه داشتم. اما تا وقتی قرار باشد روزنامه‌نگار بمانی، نمی‌توانی جامعان بدهی. حوزه علاقه‌مندی من همیشه طبیعت، گیاهان، زیبایی و پوست بوده است. با توجه به شرایط شغولی که آن سال‌ها هم باب دست‌مزدها و هم امنیت شغلی وجود داشت، انتخاب یک حوزه علاقه‌مندی فرار سخت بود».

نکار معتقد است روزنامه‌نگاری یک تصویر غیرواقعی برای شما می‌دهد: «ما در تجربیه فکر می‌کنیم خیلی مهم هستیم. فکر می‌کردیم همه مطالب را ما می‌خوانند. نگاهمان می‌کنند، دنبالمان می‌کنند. اما واقعیت این است که مردم دارند زندگی خودشان را می‌کنند. یک جایی احساس‌کردم ما خودمان می‌نویسیم و خودمان هم می‌خوانیم. وقت‌هایی که توقیف و بی‌کار می‌شدیم، می‌فهمیدم آن اهمیتی که فکر می‌کردم جامعه به ما می‌دهد، واقعی نیست. اما در کنار همه اینها به هر حال ما احترام به نسبت ویژه‌ای هم دریافت می‌کنیم».

تغییر شغل هر شغلی که باشد، سخت است. در روزنامه‌نگاری که تمام جانت آمیخته به رجع دوران و شرایط اجتماعی و سیاسی است، شاید سخت‌تر باشد؛ نوعی هجرت نابهنگام که هرچقدر هم بیشتر می‌گذرد از یادش آن آماده کردنه باشی، باز هم در بزنگاه غافلگیر می‌شوی. نکار از همین فشارهای غیرقابل انکار می‌گوید: «وقتی کار خودت را راه می‌اندازی و تکهمان از عضویت در یک گروه جدید هژار نفری خارج می‌شوی، حرفت دست و خودت. حالا وسط این تغییر جایگاه، همه‌مان روزنامه‌نگار سابقت را خدمت ندیدات می‌گیرند و این ماجرا دست‌کم یک‌سالی طول می‌کشد تا طبیعی شود. اینها به آدم فشار وارد می‌کند. من وقتی از روزنامه‌نگاری جدا شدم و کار خودم را راه انداختم، هفت کیلو وزن کم کردم».

دلتنگی اما فصل مشترک تمام روزنامه‌نگاران کارآفرین است. نکار ابدا از انتخابی که برای تغییر شغل گرفته پشیمان نیست و می‌گوید حتی فکر می‌کند یکی از بهترین تصمیم‌های زندگی‌اش بوده است: «این حال همیشه مجموع حق خودش را می‌گیرد که دارد گزارش می‌نویسد یا مصاحبه می‌کند؛ «ممکن است هیچ‌کدام اینها جایی جلو نیایند اما من ناخودآگاه به این سمت‌وسو کشیده می‌شوم. شاید برای همین است که دارم یک تجربیه کوچک برای اداره سایت فروش مصنوعات تجارت‌ایسنا می‌کنم. می‌دانید، منظورم این است که هیچ‌وقت نتوانستم به‌طور کامل از این حرفه فکک شوم. به نظرم بخش خیلی مهمی از موفقیت برند امروزم، مرهون سابقه روزنامه‌نگاری‌ام است».

برای این شرایط خاص

این روزها بیشتر حرف از زنان خبرنگاری است که به مشاغل دیگری روی آورده‌اند؛ اما این ماجرا درباره مردان روزنامه‌نگار هم صادق است. البته با تفاوت‌هایی در انتخاب کار جدید. میلاد فدایی خبرنگار دیگری است که از سال ۱۳۹۲ روزنامه‌نگاری فاصله گرفته؛ اما همچنان ترکش‌های این حرفه گاه و بی‌گاه او را نشانه می‌گیرد. البته بیشتر هم به دلیل فعالیت‌های او در جریان اعتراضات سال گذشته هم شد.

او چند سالی است که در یک کارگاه آبکاری کار می‌کند. فضایی که به قول خودش ۱۸۰ درجه با مطبوعات فاصله دارد. اما جنگ کارگر افغانستانی دارد و ممکن است در روز خیلی هم با همدیگر هم‌کلام نباشند. ملاد درباره علل انتخاب حرف جدید به «شرق» می‌گوید: «سال ۱۳۹۱ جمع زیادی از روزنامه‌نگارها برای یکی، دو شب بازداشت شدند. از موقع بازداشت دیدم که به‌صورت رسمی در مطبوعات فعالیت می‌کردم، اما این تجربه دوم بازداشت من از دی‌ماه ۱۳۸۸ تا سال ۱۳۹۱ بود. همان موقع احساس کردم اگر بخواهم همچنان این شغل را ادامه بدهم، به سرنوشتم دیگر خیلی جدی‌تری منجر می‌شود. درحالی‌که تمام مطالبی که از طرف ما در خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها منتشر می‌شد، از طرف دبیر سرویس، سردبیر و مدیرمسئول دروازه‌بانی می‌شد و وقتی از تمام این مسیرها عبور می‌کرد، باز هم برخی خطرها همچنان باریجا بود. اگر هم مشکلی وجود داشت، می‌آمدند سراغ خبرنگار. این رویه غیرمعمولی است؛ چون سه نفر مطلب را تایید می‌کنند؛ اما باز هم با اولین کسی که برخورد می‌شود، توقیف می‌شود».

همین موضوع، مهم‌ترین دلیل میلاد برای خارج‌شدن از مطبوعات بوده است «در ۲۵ ـ ۲۶سالگی دو بار تجربه بازداشت داشتم و فکر کردم در این سرومال امر سابقه‌دار می‌شوم! دیگر توان اداره این وضعیت را نداشتم. بماند که ۱۰ سال بعد از این اتفاقات به دلیل فعالیت‌ام در روزنامه غیررسمی و شخصی است. مجدد بازداشت شدم؛ اما آن زمان تحلیلم این بود که ادامه فعالیت در مطبوعات تبعات سنگینی می‌تواند برایم داشته باشد».

در کنار این موضوع، او به وضعیت اقتصادی روزنامه